

## یاد نامه‌ی ایرج پزشک‌نیا:

گل از شاخه افتاد و بر خاک خفت :

شهیدان باغ !

این شهیدی دگر .

■ پرنده‌ها را همیشه آزرگار، از آن تنگنا سیاحت میکرد؛ بالای شیشه‌های مات کلاس، گوشه‌های روشن آسمان بود و میان تناور سروها و کاجهای فیروزه‌ای دیرسال . و خط تندوخم و دود فام پروازها، که بازپکرانه می‌آشفته و پیش می‌آمد، تا می‌گسترده و پرنده‌ای میشد و بالهای سربری بر آن پرده مات می‌نشست و صدای شکستی می‌داد. نگاهش از اینهمه بازپگری تا باور بود که سبز و بیدار گونه میشکفت. میخندید و صدایان میکرد .

«پرواز» سیاحت همین‌ها بود و هم، حدیث ماندگی مان از آن دنیای سبز پیدار و «قفس» ، شده بود آن چهار دیواره کوتاه و تنگ - باشیشه‌های مات.

■ تصنیفی قدیمی را برداشته بودیم، با همین سرگردان ملال‌آور «پرواز» - یاد می‌آید آن روزهای روز، اصل آواز را «کنل» خوانده بود - سخریه بدو سختی شده بود :

در آسمان آبی

بیهوده پر می‌زنی ..

باز آبه کنج قفس ! ..

■ از دانشکده که در می‌آمدیم، می‌آمدیم به همان کوچه‌ها و همان میداها، که مرده بودند و قاریک بودند و سنگی؛ هوا، گرم ایستاده بود؛ چون ورم کرده تنی، و صدای مادیکر آن فریادهای بی‌قراری نبود، شکوه آنهمه بیهودگی بود و ناگزیری هر اسناک قفسهای تنگ - تنگ، که آشیانه‌های سراسر یکف باد، رها بودند . و ما میخواندیم، و سخت‌فاس از روستانه و میان ما :

« يك صدا، گریبان گریبان بود... »

م. آزاد